



درس خارج فقه ارث - جلسه ۱۷۱

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فقه قبل از انقلاب، اول طهارت و صلات و اینها بود، قسمت مهم تا حج و جهاد بحث می شد بعد دوباره برمی گشتند، مسئله قضا و شهادت و اینها اصلاً مطرح نبود و مسئله ارث هم با اینکه مسئله فقهی بود می گفتند که خود دولت تقسیم کرده. بسیاری از ابواب فقه قبل از انقلاب مطرح نبود، چه اینکه تفسیر هم قبل از انقلاب به عنوان یک کتاب دینی مطرح نبود، چه اینکه حدیث هم همین طور بود یعنی درس حدیث و سنت و نهج البلاغه و صحیفه سجادیه و اینها مطرح نبود. قهراً بسیاری از مطالب قرآنی و دینی مکتوم مانده بود که چیست! چون احتیاج مردم به این آقایان و مرجعیت این آقایان برای مردم هم بسیار کم بود، نه مردم به اینها مراجعه می کردند نه اینها احساس حاجت می کردند، احتیاج مردم به اینها در عبادات بود، اینها همین را بحث می کردند. اگر به قرآن مراجعه می شد و قرآن یک کتاب درسی رسمی بود، خیلی از این قواعدی که برای اداره جامعه است، چه مسائل مالی چه مسائل غیر مالی، در قرآن کریم هست و در تفسیرها نهفته است ولی مرجعیت نداشت.

می بینید قرآن را همه می خواندند اما اینکه این یک قاعده فقهی باشد که بعد بتوانند استفاده بکنند می گفتند این تکلیف شخصی است؛ مثلاً ملاحظه بفرمایید در سوره مبارکه «نحل» آیه نود این است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾، این را ما می خواندیم خیال می کردیم که تکلیف فردی است، هر کسی باید عادل باشد، هر کسی باید احسان بکند حالا یا واجب یا مستحب، و همچنین فحشاء و منکر و بغی، این هم هست و اینها موعظه الهی است.

این را همه ما این طور تلقی می‌کردیم ولی وقتی که شما به تفسیر کشاف مراجعه می‌کنید، می‌بینید از آن به عنوان یک اصل، آن هم اصل سیاسی اجتماعی استفاده می‌کند، مصداقش هم گاهی فرد است گاهی سیاست است گاهی اجتماع است. جناب زنجیری در کشاف در ذیل این آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ می‌فرماید وقتی که عمر بن عبدالعزیز در عصر وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه) این لعن را نسبت به وجود مبارک حضرت امیر برداشت این برابر این قاعده بود که ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾، این کجا و آن کجا! این شده یک قاعده سیاسی.

ما از این ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ به عنوان یک وظیفه شخصی و حکم شخصی استفاده می‌کنیم، زنجیری می‌گوید که این کار وقتی انجام شد «فما ينبغي أن يترك ما يجبر كسر التفريط من النوافل و الفواحش: ما جاوز حدود الله و المُنْكَر ما تنكره العقول و ألبغى طلب التطاول بالظلم و حين أسقطت من الخطب» خطبه‌های نماز جمعه و غیر جمعه که قبلاً لعن بود معاذ الله «حين أسقطت من الخطب لعنة الملاعين علي أمير المؤمنين علي رضي الله عنه أقيمت هذه الآية مقامها» به این قاعده عمل شد.

می‌بینید ما خیال می‌کنیم که در یک مسئله مثلاً فردی و امثال ذلک هر کسی به عدل اقدام می‌کند؛ این در اوج سیاست است این قاعده وقتی عمل شد که این لعن برطرف شد؛ این یک دید است، پس معلوم می‌شود که قاعده العدل و الإنصاف که مرحوم آقای سبزواری^۱ و سایر آقایان دارند چون به عمل نیامده است مهجور شد. یک وقت است که می‌گویند فلان روایت مهجور است، چون به آن عمل نکردند فلان آیه مهجور است ﴿يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾^۲ این ﴿مَهْجُورًا﴾ را که فرمود این دو قسمت است، این آیه در سوره مکی است این ﴿يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾ نه یعنی «متروکا» آن روز کسی توقع نداشت که در مکه جلسه قرائت داشته باشند، حفظ قرآن داشته باشند، تجوید داشته باشند، علوم و اینها که نبود، مهجور یعنی مسخره می‌کردند! شب‌نشینی‌ها ﴿بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ﴾ یعنی ﴿تَهْجُرُونَ﴾! سامر یعنی شب‌نشینی! شب‌ها می‌نشستند قرآن را مسخره

۱. رک: مهذب الاحکام، ج ۱۱ ص ۱۴۱ و ج ۲۰، ص ۲۶۴

۲. سوره فرقان، آیه ۳۰.

۳. العین، ج ۷، ص ۲۵۵.

می‌کردند، وجود مبارک پیغمبر عرض کرد: ﴿يَا رَبُّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ﴾، ﴿مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا﴾ ﴿سَامِرًا﴾ یعنی شب‌نشینی بد ﴿مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ﴾^۴ شما شب‌ها می‌نشینید قرآن را مسخره می‌کنید!

آن وقتی که حضرت فرمود: ﴿يَا رَبُّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾، اینکه توقع نبود مردم جلسه قرائت قرآن داشته باشند، قرآن بخوانند، مدرسه و اینها که نبود، در مکه نازل شد، این ﴿مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ﴾ یعنی می‌نشینید و می‌گویید و مسخره می‌کنید و می‌خندید، این کارشان بود. آن وقت ذات مقدس حضرت، عرض کرد خدایا! این قرآنی که تو فرستادی وسیله مسخره شب‌نشینی اینها شد، راه‌حلی به ما نشان بده! ﴿يَا رَبُّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾ البته آن مهجوریتی که بعد پیدا شده و الآن هم هست سرچایش محفوظ است اما آن روزها که این آیه نازل شد که به آن معنا نبود.

حالا می‌بینید آن خطر سیاسی اموی، آن «و یكبرون بان قتلت و انما قتلوا بك التكبير و التهليل»^۵ درباره حضرت امیر هم همین‌طور بود، کشاف می‌گوید وقتی این لعن را از خطبه‌های نماز جمعه برداشتند به این قانون عمل شد، این کجا و آن برداشتی که ما داریم کجا؟! «و حين أسقطت من الخطب لعنة الملاعين» لعنت‌کننده‌ها «علی امیر المؤمنین علی» (سلام الله علیه) ایشان دارد «رضی الله عنه أقيمت هذه الآية مقامها» این آیه تازه به جایش رفت «و لعمري إنها كانت فاحشة و منكراً و بغياً، ضاعف الله لمن سنّها غضباً و نکالا و خزياً إجابة لدعوة نبيه»^۶ این قانون شد، آنها قانون کردند این هم قانون کرد «و لعمري إنها كانت فاحشة و منكراً و بغياً، ضاعف الله لمن سنّها غضباً و نکالا و خزياً إجابة لدعوة نبيه».

بنابراین اگر واقعاً قرآن، قانون اساسی ما باشد، آن وقت آن آیاتی که دارد اقامه قسط کنید، چون اقامه قسط هم کار آسانی نیست بعضی با صنار و سی شاهی عوض می‌شوند، بعضی میلیاردری عوض می‌شوند، بعضی اختلاسی عوض می‌شوند، بعضی نجومی عوض می‌شوند! قرآن کریم فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ این کف مطلب است، بعد هم از این بالاتر ﴿لِيُقُومَ

۴. سوره مؤمنون، آیه ۶۷.

۵. مناقب (ابن شهر آشوب)، ج ۴، ص ۱۱۷.

۶. الکشاف، ج ۲، ص ۶۲۹.

النَّاسُ بِالْقِسْطِ^۷ باید قائم به قسط باشد اما در داورى‌هاى مهم، قضاوت‌هاى مهم که در سال‌هاى بعد از انقلاب مى‌بینیم عادل بودن کافى نیست، قائم به قسط بودن کافى نیست، باید قوأم بالقسط باشد این را در چند جا فرمود: ﴿كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ﴾^۸ مربوط به آن جایی است که خیلی میلیاردي مورد بحث است، وگرنه برای پیش‌نماز که نیاز نیست قوأم بالقسط باشد، همین عدل ظاهري کافى است. اینکه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ در سوره «نحل» آمده، بعد قائم به قسط در سوره «حدید» آمده، بعد دید اینها کافى نیست ﴿كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ﴾^۹ معلوم مى‌شود که آن جاهایی که جاهای اختلاسی و جاهای نجومی است، عادل بودن کافى نیست، باید شخص، قوأم بالقسط باشد تا بتواند این بار امانت میلیاردي را به مقصد برساند. بنابراین مسئله قاعده «العدل و الإحسان» یا «العدل و الإنصاف» اگر واقع درباره آن کار بشود یکی از قواعد عمیق فقهی است که در مسائل سیاسى هست در مسائل اقتصادى هست.

پرسش: ایشان چون معتزلى هستند و عدلى هم هستند توجه خوب تری کردند

پاسخ: بله ولی منظورم این است که در بحث‌های فقهی خود ما هم صاحب جواهر فحلی است

پرسش: عرض کنم که بحث عدل جایگاهش در استنباط احکام چه مقدار است؟ احکام ناظر به حاکمیت، حاکم باید ...

پاسخ: چون خود مجتهد وقتی که عادل باشد یعنی عدل داشته باشد «عدل کل شیء» هم «بحسبه» است، این نیروی ادراکی او باید عادل باشد، نیروی ادراکی را اینها تقسیم کردند در حکمت عملی، بعضی خوش‌استعداد هستند و معتدل‌اند تا مطلب را نگیرند تصدیق نمى‌کنند، مطلب وقتی برایشان جا افتاد به این زودی غی‌شود این مطلب را از آنها گرفت، افراد را در کتاب‌های اخلاقی به سه قسم تقسیم کردند: بعضی زودپرواز هستند، بعضی دیرپرواز هستند، بعضی معتدل‌اند. آنها که زودپرواز هستند مثل گنجشک‌ها که اصلاً روی یک شاخه بند نمى‌شوند، گنجشکی فکر مى‌کنند اینها مى‌گویند صاحب جریزه‌اند که چیز بسیار بدی است، آدم در درسی که مى‌خواهد بگوید، بحثی که مى‌خواهد بکند تا مطلب تمام نشد آقا اشکالش شروع مى‌شود! این ذهن زودپروازی که از مطلبی به مطلب دیگر منتقل مى‌شود، حق آن مطلب ادا نشده، این را مى‌گویند صاحب جریزه، جریزه چیز بدی در فنّ اخلاق است.

۷. سوره حدید، آیه ۲۵.

۸. سوره نساء، آیه ۱۳۵.

دیرپروازی یعنی کسی مطلب را گفته بررسی کرده اما این آقا هنوز نشسته سر جایش، بدون اینکه از این مطلب منتقل بشود، این هنوز نشسته، این بلید است، کُند است، کندپرواز است، بلادت هم یک عیب است. بین آن زودپروازی که جرّزه است و این دیرپروازی که بلادت و کودنی است، گفتند آن هسته مرکزی اش استعداد است و نبوغ دارد و تا مطلب خوب حل نشده قبول نمی‌کند، حالا که حل شده به آسانی نمی‌شود آن را برگرداند. این استعداد این حد وسط است، در قوای دیگر هم همین‌طور است که هسته مرکزی عدل باید باشد اینها می‌گویند عدل هسته مرکزی بین افراط و تفریط است.

اینکه می‌گویند: «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا»^۹ این مربوط به متوسطین و کسانی است که می‌خواهند تازه راه بیفتند، نه آن طرف بروند نه این طرف بروند در راه باشند اما کسی که خودش صراط مستقیم است یا در متن صراط مستقیم است «خیر الامور اکثرها و اوفرها و اشدها و اعلاها» آنجا نمی‌گویند اسراف کردی، چون خودش متن عقل است، متن عدل است.

پس «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا» مربوط به کسی است که اوایل امر است، می‌خواهد راه بیفتد نه آن طرف جاده باشد، نه این طرف جاده باشد، در حد وسط باشد. تندی خوب نیست، کندی خوب نیست، «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا» اما اگر کسی خودش متن صراط بود مثل اهل بیت (علیهم السلام) صراط مستقیم بود، اینجا به او نمی‌گویند که چرا این قدر تند می‌روی، کند می‌روی اینجا جای «خیر الامور اکثرها و اوفرها و اشدها» است، پس ما یک «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا» داریم یک «خیر الامور اشدها و اکثرها و اوفرها» داریم.

غرض این است که از نظر استعداد، بعضی مبتلا به جرّزه‌اند که چیز بدی است، گنجشکی فکر می‌کنند، تا مطلب از جایی به جایی حل نشده این زودپرواز است، بعضی بلید هستند و کُند هستند، بعضی در حد وسط فکر می‌کنند که می‌گویند هسته مرکزی است و استعداد دارد و نبوغ دارد و امثال ذلک. این قاعده و امثال این قاعده در آیات فراوان است، در روایات فراوان است، در ادعیه فراوان است.

پرسش: ... این قاعده پیش‌قاعده است یعنی یک اصل اولی ...

۹. الکافی، ج ۶، ص ۵۴۱.

پاسخ: ممکن است بله، «قاعدة القواعد» است مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله تعالى عليه) هم از این قاعده در جلد ۴۱ جواهر در بیان «ما يعتبر في التوبة» آنجا این را ذکر می‌کند در صفحه ۱۱۵ جلد ۴۱ جواهر می‌فرماید: «و من ذلك يظهر أن المال الذي لم يوصله إلى وارثه إلى آخر الأبد تصح مطالبة الجميع به و إن كان الأخير منهم يطالب بعينه و غيره يطالب به من حيث حبسه و قاعدة العدل تقتضي الانتصاف منه للجميع» قاعده عدل، نه اینکه بفرماید عدالت اقتضا بکند که یک وصف نفسی و شخصی باشد، این قاعده اقتضا می‌کند.

این چنین نیست که حالا کشف گفته باشد ما نگفته باشیم این طور نیست، جواهر برای ما یک سند قابل اعتماد است. فرمود انسان عادل این کار را می‌کند، فرمود قاعده عدل این معنا را دارد. اگر واقعاً قرآن کتاب درسی بود و سنت و حدیث کتاب درسی بود و صحیفه سجادیه کتاب درسی بود، خیلی از این معارف مطرح می‌شد. دعاها خیلی فرق می‌کنند، دعاهایی هستند که طور دیگری حرف می‌زنند! خیلی از قواعد از آن در می‌آید. هیچ کس فکر می‌کرد که حالا بر فرض معتزلی، معتزلی آیا این طور فکر می‌کند که قاعده فقهی درست بکند؟ آن هم در مهم‌ترین مسائل سیاسی؟! ما حداکثر این را در مسائل مثلاً مالی و امثال ذلک نگاه می‌کنیم.

پرسش: ما قاعده عدل را در استنباط احکام جاهایی داریم که به کار برده باشند؟

پاسخ: آن عمل نیست، استنباط علم است

پرسش: آن موردی که صاحب کشف می‌گوید یک اجرای حکومتی است اما در این منابع استنباط احکام مثل قواعدی که بوده و اثر داشته باشد ...

پاسخ: نه، غرض این است که این قاعده است، ایشان تطبیق کرده بر یک مورد. آن یک کار معصیتی بود، حکومت که این کار را می‌کند سیاسی است، شخص این کار را می‌کند روی حب و بغض شخصی است و تبری و تولی شخصی است و معصیت کرده است، حکومت که دستور می‌دهد کار سیاسی است، شخصی که ندانسته یا فریب خورده می‌کند جزء تولی و تبری است.

پرسش: قاعده لاضرر در استنباط خیلی از احکام بعدی اثر دارد

پاسخ: این هم همین طور است

الآن مثلاً همین مسئله را مرحوم صاحب جواهر در باب شهادت عنوان کرده، اگر مال به دست دیگری رسید «الی یوم القيامة» به دست هر کس رسید قاعده عدل و انصاف این است که می‌تواند بگیرد، این مسئله مالی است. غرض این است که این تطبیق کرده است و دو نحو هست: یکی اینکه این افرادی که در تولی و تبری اشتباه کردند گناه شخصی دارند می‌کنند اما آن دستگاه اموی که این را راه‌اندازی کرده آن کار سیاسی است هر دو را قاعده عدل می‌گیرد. این مسئله مال را که صاحب جواهر در جلد یک کتاب شهادت و قضا صفحه ۱۱۵ فرمود می‌تواند مطالبه بکند از او بگیرد، از او بگیرد، این قاعده امر مالی است.

بنابراین اگر این امّیات که قانون اساسی ما، قرآن و روایات است، مطرح می‌شد ما خیلی از چیزها را استفاده می‌کردیم. مطلب دیگر این است که فقه ما به حکومت نیامده است مگر این سال‌های اخیر، فقه آنها به حکومت آمده است، آنها سعی می‌کردند که حرف‌های شافعی و حنفی و مالکی و حنبلی را اجرا بکنند، قهراً فقه اینها حالا ولو به قیاس، بالاخره برنامه‌هایی تحویل این آقایان دادند در طی این چند قرن.

این لوایح قضایی را که ما می‌نوشتیم خب کارها تقسیم شده بود، من، فقه سه دوره را می‌دیدم هم آن اقدمین را، هم قدما را، هم متأخرین را، بعد با یک حجت بالفعل که فتوای امام بود تطبیق می‌کردیم و فقه آنها را هم از امّ شافعی تا الفقه علی المذاهب الخمسة و اینها را هم می‌دیدیم، برای اینکه به ما دید بدهد نه خط، خط را از اینجا می‌گرفتیم، دید را از آنجا، چون حکومت داشتند دیدم خیلی حرف‌های تازه دارند! خیلی حرف نو دارند! قیاس نیست، چیز بدی نیست اما دید تازه است و بعد به عرض امام می‌رسید آقایان منتقل می‌کردند امام هم حالا یا در تحریرش بود و اگر نبود امضا می‌کرد و قانون می‌شد.

این طور نیست که آدم بنشیند در حوزه و بخواهد قانون سیاسی بنویسد، این باید حکومت باشد، کتاب قانون‌هایی که در دوره‌های سیاسی نوشته شده است مطالعه بکند، عملیاتی شده باشد مطالعه بکند، اثر دارد، لذا آنچه که زمان صفویه بود هم خیلی کمک می‌کند و این خیلی اثر دارد. غرض این است که این حرف مرحوم صاحب جواهر و امثال ذلک است و تنها حرف کشف نیست.

پرسش: ... به شدت نیازمند این طور بحث‌ها ...

پاسخ: بله ولی منظورم این است که آنها دید به آدم بدهد نه خط، این مواظبت می‌خواهد که بالاخره اینها چه کار کردند؛ اینها غالباً با فتوای شافعی و حنفی و مالکی و اینها راه‌اندازی کردند و این فتواها بود اینها فقهشان آمده بود به اجرائیات. اینها به ما گفتند: «خذ ما خالف العامة»^{۱۰} ببینیم آنها چه گفتند ولو ما بجوایم خلافتش را بگیریم؟!

پرسش: بله، ولی تأثیرپذیری سلاطین و حکومت‌ها در قرون مختلف از فقها کم و زیاد شد.

پاسخ: کم و زیاد شد البته.

پرسش: همین الآن در کشورهای مختلف مثلاً سعودی یک نحو ...

پاسخ: بله ولی فی الجمله، اصلاً به ما گفتند حرف‌های آنها را یاد بگیرید «خذ ما خالف العامة» ببینیم آنها چه راهی را رفتند که آن راه را ما نرویم ولی بالاخره این راه‌ها بوده آنها کاملاً سعی می‌کردند که علمایی داشته باشند یک سلسله آخوندهای درباری داشتند آنها؛ اما برای اینکه به ما دید بدهد و نه خط که چگونه اینها فقه را وارد حکومت کردند و حکومت اینها در مدار فقهشان بود، حالا آن خط فکری را آدم قبول ندارد ولی بالاخره شاهد مثال است و خیلی اثر دارد.

فرمودند: «السابعة» هشت مسئله است از مسائل هشت‌گانه‌ای که مرحوم محقق ذکر کردند که شش مسئله‌اش مطرح شد و هفتمی این است «إذا تعارف اثنان ورث بعضهم من بعض و لا یكلفان البینه و لو كانا معروفین بغير ذلك النسب لم یقبل قولهما»^{۱۱} حالا در اثر جنگ یا غیر جنگ، دو نفر هستند که وارد این کشور شدند دارند باهم زندگی می‌کنند، حالا یا آنجا جنگی شد یا علل و عواملی شد، سیلی شد، زلزله‌ای شد، یک ویرانی عمومی شد، اینها آنجا آمدند در آن شهر دارند زندگی می‌کنند و می‌گویند ما برادر هم هستیم نه پدر اینها را می‌شناسیم نه مادر اینها را می‌شناسیم هیچ دلیلی هم ندارد، اینها می‌گویند ما برادر هم هستیم.

مرحوم محقق می‌فرماید: «إذا تعارف اثنان» یکدیگر را می‌شناسند می‌گویند مثلاً ما برادر هم هستیم «ورث بعضهم من بعض» حالا می‌گویند برادر هستیم یا دایی و همشیره‌زاده‌ایم یا عمو و برادرزاده‌ایم بالاخره یکدیگر را با نسب می‌شناسند، نمی‌گویند ما همشهری هستیم، می‌گویند ما برادریم یا پسرعمو هستیم «ورث بعضهم من بعض و لا یكلفان البینه» که شما شاهد بیاورید که

۱۰. ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۰۶-۱۲۴.

۱۱. شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۴۲ و ۴۳.

پسرعمو هستید یا شاهد بیاورید که دو تا برادر هستید، البته «و لو كانا معروفین بغير ذلك النسب» اگر یک وقت است که اینها را ما می‌شناسیم که نسبشان این نیست ولی فعلاً ادعای برادری می‌کنند «لم يقبل قولهما» پس اصل بر قبول حرف اینهاست «الا ما خرج بالدلیل».

حالا این طبق چه معیار است؟ «اقرار العقلاء» قلمروش آن جایی است که علیه خود انسان باشد «إِقْرَارُ الْعُقَلَاءِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ نافذ»^۱ اما همین اقرار عقلا نسبت به حقوق شخص ادعا می‌شود، اگر آن یکی مُرد این یکی بگوید که من برادر او هستم مقبول نیست اما وقتی که گفت او برادر من است و خودش مُرد، برادرش از او ارث می‌برد. این اخوت منحل می‌شود به یک ادعا و به یک اقرار، آنجا که اقرار است نافذ است، آنجا که ادعاست شاهد می‌خواهد. اینکه می‌گوید او برادر من است وقتی مُرد می‌شود به او ارث داد - یعنی به آن دیگری - چون این اقرار کرده است. وقتی می‌گوید من برادر اویم، وقتی او مُرد، این نمی‌تواند ارث ببرد چون ادعاست، پس این نسبت به خودش ادعاست نسبت به او اقرار است و «إِقْرَارُ الْعُقَلَاءِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ نافذ» نه ادعای عقلا لأنفسهم جائز! این را باید توضیح داد.

حالا این میراث را نص خاصی گویا در این زمینه پیدا نکردند، فقط میراث مفقود است که در بحث فردا باید مطرح بشود.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. رک: وسائل الشیعة، ج ۲۳، ص ۱۸۴.